در تاریخ ۱۷ آبان ۱۴۰۱
مقدمه اصول فقه (1401-1402)

جلسه 23

متن پیاده سازی شده جلسه بیست و سوم سال دوم درس خارج اصول فقه 17 آبان‌ماه 1401

صفحات 121 و 122 : کلیک کنید

بسم الله الرحمن الرحیم

تذکر: در بحث گذشته اشکال ارتفاع نقیضین را به مرحوم خوئی نسبت دادیم، در حالی که این اشکال همانند اشکال قبلی از مرحوم نائینی است، و اتفاقاً مرحوم خوئی در پاورقی أجود التقریرات از این جواب می دهند.

نقد کلام مرحوم آخوند (نظر اتحاد)

طرح اشکال: اگر توجه کرده باشید، ضمن اشکالات وارد بر کلام مرحوم آخوند، ما این اشکال را مطرح کردیم که اگر بگویید معنای حروف با اسماء یکی است، مثل معنای «مِن» و «الابتداء» که یکی است. حتی تعبیر کردند که معنای این دو مرادف است، اگر چنین باشد باید این دو در جای همدیگر استعمال شوند، مانند انسان و بشر. لذا نمی توان گفت که مرادف هستند ولی به جای یکدیگر استعمال نمی شوند؛ به تعبیر مرحوم خوئی این از أفحش أغلاط است، مثلا نمی‌ـتوان به جای «مِن» در «سرت من البصره»، «الابتداء» را قرار داد.

جواب: مرحوم آخوند به گمان خودشان از این اشکال جواب می دهند (و این همان جوابی است که در اصول فقه خواندید) به اینکه درست است این ها مرادف هستند ولی از طرف واضع به ما گفته شده است که هر یک از این ها در جایی می آید که دیگری نمی آید، یعنی هر کجا می خواهید مستقلاً نگاه کنید «الابتداء» را به کار ببرید، و هر کجا که می خواهید بما هو حالهٔ لغیره نگاه کنید «مِن» را به کار ببرید. (لذا واضع اجازه نمی دهد که این دو در جای یکدیگر استعمال شود.)

اشکال: معمولاً اشکالی که بر کلام مرحوم آخوند وارد می کنند این است که واضع در اینجا کاره ای نیست تا ما را تکلیف کند، یعنی واضع وقتی وضع را انجام داد دیگر نمی تواند در چیزی که به او مربوط نیست دخالت کند.

اختیارات واضع

در اینجا باید بررسی کنیم که اختیارات واضع در کجا قرار دارد و در کجا اختیاری ندارد. کما اینکه اختلاف ما با مرحوم آخوند در همین مورد است به این نحو که ایشان جایی را از اختیارات واضع می دانند که اعلام بعد از ایشان به آن قائل نشدند.

واضع هر آنچه را که می خواهد می تواند در موضوع له و شرائط موضوع له داخل کند، حتی می تواند بین کلمات تفاوت بگذارد، همانطور که خواندید «لا» و «لم» برای نفی است (لا یضرب، لم یضرب)، ولی یکی برای نفی ماضی است و دیگری برای نفی مضارع است، اینجا واضع می تواند وضع را چنین قرار دهد. یا مثلا می گویند «لا» و «ما» برای نفی است اما از لحاظ زمان تفاوت می کنند؛ به عبارت دیگر گاهی موضوع له هر دو مشترک است ولی در یک شرطی تفاوت می کند، مثلا یکی برای نفی ماضی و دیگری برای نفی مضارع جعل شده است. لذا واضع می تواند چنین وضع کند، چون این ها به نوعی در معنا دخیل اند، یعنی «لم» برای نفی نیست بلکه برای نفی ماضی است یا «لا» برای نفی نیست بلکه برای نفی حال و استقبال است.

اما اگر شرط خارج از موضوع له قرار بگیرد آن وقت دیگر واضع نمی تواند دخالت کند، چون واضع بما هو واضع فرض کردیم. دقیقاً خود شارع مقدس هم همینطور است و اگر اعتبار کرد آیا می تواند بعد از اعتبار در کاری که دیگر به او ربطی ندارد دخالت کند؟ مثلا بگوید این عمل الان هم واجب و هم حرام است. اینجا شارع تنها می تواند یکی از این دو را وضع کند اما نمی تواند تناقض را وضع کند، چون دیگر در حوزه اختیار معتبِر نیست و در مورد واضع هم همینطور است.

بنابراین گفته نشود که واضع می تواند شرط بگذارد، مثلا «لا» و «ما» برای نفی است اما نمی شود بگویید «ما رجل فی الدار»

بلکه باید بگویید «لا رجل فی الدار»؛ چرا که این جزء موضوع له قرار داده شده است، اما آنچه مرحوم آخوند تصریح می فرمایند این است که این در حوزه موضوع له نیست.

هنجارهای زبان

در اینجا بحثی به نام «هنجارهای زبان» مطرح می شود به این بیان که هر زبانی مخصوصاً زبان عرب که دنبال اعراب و حرکت هستند یک هنجارهایی دارند، مثلا منصوب، مرفوع، مجرور. این هنجارها درست است که به لغت ربط دارد ولی دیگر به واضع ربطی ندارد، چرا که این ها یک قراردادهایی است که گذاشته می شود، مثلا در زبان عرب فاعل باید مرفوع و مفعول باید منصوب خوانده شود. بله، این هنجارها باید مراعات شوند تا خطا صورت نگیرد و الا انسان به خطاء در مفاهمه و محاوره متهم می شود.

در زبان های دیگر مانند فارسی و انگلیسی هر کدام دستورالعمل های خود را دارد و از وضع هم خارج است ولی اهل زبان آن را قرار دادند و جالب است خیلی از این ها را واضع قرار نداده است، یعنی این ها به مرور زمان به کار رفته است.

آنچه که باید اجازه آن را به واضع بدهیم همان موضوع له است. در اینجا جواب مرحوم آخوند از اشکال سخت می شود از این لحاظ که ایشان تصریح می کنند که معنای حروف با اسماء یکی است و مرادف است و فقط واضع یک شرطی را گذاشته است که یکی بما هو هو دیده شود و دیگر لا بما هو هو دیده شود.

حال می گوییم این در حریم معنا دیده می شود؟ می گویند نه. اینجا اگر می گفتند در حریم معنا داخل است، دیگر اشکالی بر آن نداشتیم. حال که از حریم معنا خارج است، واضع هم در حریم معنا می تواند هر آنچه که می خواهد قرار دهد، پس دیگر چطور می خواهد شرط را قرار دهد؟

بنابراین گستره شناسی اختیارات واضع بحثی است که مربوط به فلسفه لغت و زبان است و نتیجه این مطلب هم این شد که جواب مرحوم آخوند از اشکالی که با «إن قلت» مطرح کردند محصلی نداشت.

ملاحظات وارده

بر کلام مرحوم آخوند ملاحظات زیادی وارد شده است اما این ملاحظه اولی که بیان کردیم ، این را بسیاری از اعلام دیگر هم بیان کردند، مانند مرحوم مظفر، مرحوم نائینی و مرحوم خوئی. اما ملاحظه بعدی که بیان می کنیم به نظر جدید است.

ملاحظه دوم. واضع حکیم باید نیازهای خود را برطرف کند به همین خاطر باید به اندازه نیازش الفاظ وضع کند، مثلا در اعلام شخصیه باید لفظ وضع کند، لذا کسی که برای او بچه ای متولد می شود به هر تعداد که متولد شود لفظ وضع می کند. یا در مورد اسماء اجناس که به آن کلی طبیعی گفته می شود، مثل آب، درخت باید لفظ وضع کند. یا در مورد احداث و افعال مثل خوردن، آشامیدن، سیر کردن باید لفظ وضع کند.

از جمله مواردی که در خارج داریم معانی ربطی و نسبی است، یعنی معانی که برای ایجاد شدنش احتیاج به دو طرف دارد، یعنی یک غیری را ببینیم تا ایجاد شود، برای این مورد هم باید لفظ وضع کند، مثلا می گوید «سرت من البصره إلی الکوفه». اینجا چیزهایی که داریم عبارت از «شهر بصره، کوفه، عمل سیر، سائر(سیرکننده)» است و واضع برای این موارد لفظ قرار داده است. در اینجا اگر بخواهیم سیر کردن را تقسیم کنیم به این نحو که مثلا بگوییم ابتداء سیر کند بود، انتهاء سیر تند بود، باز هم اینجا لفظ داریم و آن «ابتداء، وسط، انتهاء» است اما دو مورد دیگر داریم که واضح و معلوم نیست و آن صرف ربط است، مثلا نسبت سیر با بصره در جمله معلوم نیست، فقط می دانیم شروع سیر از بصره بوده است.

اتفاقاً در اینجا سیر با بصره یک نسبت دارد و با کوفه نسبت دیگری دارد، به این بیان که بصره نقطه آغاز است اما کوفه نقطه پایان است. در اینجا برای بیان نسبت سیر با بصره «مِن» را به کار می بریم، لذا تا می گوییم «سرت من البصره» متوجه می شوید که سیر را از بصره شروع کردم. همچنین تا می گوییم «إلی الکوفه» می فهمید نسبت آن این است که کوفه آخر سیر بوده است، لذا برای بیان این نسبت «إلی» را به کار می بریم.

بنابراین اینکه می گویند حرف معنای ربطی دارد، چرا در مقابل گفته نمی شود «سیر» معنای ربطی دارد؟

یا مرحوم آخوند در مورد حرف بیان کردند «حالهٔ لغیره». یا اینکه گفته شده «دلّ علی معنی فی غیره»، که به حضرت امیر (ع) نسبت دادند. یا همچنین تعبیر دیگری که از آن است «ما أنبأ عن معنی فی غیره». یا می گویند حرف معنای نسبی و ربطی است،

غیر مستقل است، کما اینکه مرحوم آخوند فرمودند «بما هو حالهٔ لغیره، لا بما هو هو، لا فی نفسه».
بنابراین در اینجا این ابتداء غایتی که با «مِن» بیان می شود این غیر از ابتداء سیر است که با خود کلمه «ابتداء» بیان می‌ـ شود. یا انتهاء سیر را که با «إلی» بیان می شود این غیر از ثلث سوم سیر است که با «انتهاء» بیان می شود. لذا این ها ربطی به همدیگر ندارند و فرق بین این ها فرق زمین و آسمان است، حال با این وجود مرحوم آخوند و مرحوم محقق رشتی بگویند این دو معنای واحدی دارند و مرادف هستند، مانند انسان و بشر، این اصلا ربطی ندارد، چرا که «ابتداء» ثلث اول سیر است و معنای «مِن» ثلث اول سیر نیست بلکه نسبت سیر با بصره است.
مثلا می گویید «الماء فی الکوز». اینجا ما یک آب داریم و یک کوزه، اما این آب با این کوزه یک نسبتی دارد که سایر آب ها و کوزه ها ندارد و آن این است که این کوزه ظرف این آب است. اینجا برای بیان آب می گوییم «الماء»، برای بیان کوزه می گوییم «الکوز»، اما برای بیان نسبت این آب با این کوزه از «فی» استفاده می شود، یعنی «فی» مبیّن نسبت این آب با این کوزه است و لذا معنای «فی» با «الظرف» فرق می کند. هکذا می گوییم «زید بقم». اینجا «زید، قم و ظرفیت قم برای زید» داریم.
واضع برای سیر لفظ «سیر» را وضع کرده است، برای سائر «تُ» را قرار داده است و برای شهرِ نقطه شروع «بصره» را وضع کرده است، برای شهر مقصد «کوفه» را وضع کرده است و اگر نیاز به تقسیم سیر باشد، می گوید اگر اول مسیر است «ابتداء السیر» بگویید، اگر وسط سیر است «وسط السیر»، اگر آخر سیر است «انتهاء السیر» بگویید. اما در اینجا یک چیز دیگری را داریم که واضع برای آن لفظ «مِن، إلی» قرار داده است. لذا معنای حرف و اسم مرادف نیست و حتی اگر واضع بخواهد برای استعمال حرف به جای اسم و بالعکس اجازه بدهد این غلط است مگر اینکه بخواهد معنا را تغییر دهد که بحث دیگری است. (بنابراین نظر ما از این مطالبی که بیان شد روشن شد.)
خلاصه: یکی از ملاحظات وارد بر مرحوم آخوند این است که واضع باید به اندازه نیاز لفظ وضع کند. معانی مستقل وضع خودش را دارد و معانی ربطی هم وضع خودش را دارد، همانطور که واضع برای جواهر و اعراض هم وضع کرده است (البته وجود عرض غیر از وجود حرفی است، به این نحو که اعراض معنای اسمی دارند ولی حروف معنای ربطی غیر اسمی دارند).
الحمد لله رب العالمین